

افسوس پدر طالقانی

لطف‌الله میثمی

نهضت آزادی در سال ۱۳۴۳ به بچه‌های بیرون توصیه شده بود و کمیته دانشگاه نهضت آزادی در جریان امر قرار گرفت. مهندس بازرگان نیز در دادگاه تجدیدنظر گفت: "ما آخرین نیرویی هستیم که در ددگاه از مبارزه قانونی دفاع می‌کنیم." در سال ۱۳۴۷ نیز که بنیانگذاران، تشکیل سازمان و مشی مسلحانه را به اطلاع رهبران نهضت آزادی رساندند، از تأیید، دعای خیر و حمایت همه‌جانبه آنها برخوردار شدند. صحبت مهندس بازرگان در دادگاه، پیش‌بینی آینده با توجه به جو زمانه بود و به واقعیت نیز پیوست. پس از دستگیری‌های سال ۱۳۵۰ و از این طریق اعلام موجودیت، سازمان با استقبال گسترده دانشجویان، مردم، روحانیون مبارز و مراجع روبه‌رو شد. آیت‌الله‌العظمی منتظری، آیت‌الله مطهری، آقایان دکتر باهنر، رفسنجانی، خامنه‌ای، انواری، حاجی عراقی و... از موجودیت و مشی سازمان استقبال کردند. حتی در سال ۱۳۵۴ مرحوم امام نیز قصد داشتند سازمان را تأیید کنند که آقای هاشمی رفسنجانی به ایشان توصیه کردند: همان مشی "نه تأیید، نه تکذیب بلکه حمایت از خانواده‌های زندانیان سیاسی" را دنبال کنند آقای هاشمی رفسنجانی از بحران‌های داخلی سازمان در آن مقطع مطلع بود.

در زمستان ۱۳۵۱ که در زندان عادل آباد شیراز بودم، خبر رسید که مهندس بازرگان طی ملاقاتی در جواب پرویز ثابتی و رضا عطارپور - از مسئولان بالاتر به ساواک - که از وی خواسته بودند با مشی مسلحانه سازمان مجاهدین آشکارا مخالفت کند، گفته بود: "شما اگر به قانون اساسی بازگشت کرده و اعمال و رفتارتان را قانونی کنید، مشی مسلحانه خود به خود کمرنگ شده و از بین خواهد رفت. در واقع مشی مسلحانه واکنش به بی‌قانونی‌های نظام شاهنشاهی است."

بنیانگذاران سازمان تأکید داشتند که این مبارزه در وهله نخست باید مکتبی و قانونمند باشد و همان‌طور که ترمودینامیک و علم‌الاشیا قانونمندی دارد، مبارزات اجتماعی نیز باید از قوانین علمی، اجتماعی پیروی کنند.

در این راستا بود که کار سترگی انجام دادند؛ تدوین کتاب‌های "راه حسین"، "شناخت"، "راه انبیا - راه بشر"، "تکامل"، "اقتصاد به‌زبان ساده"، "نوشه‌گیری از چند سوره قرآن" و "تفسیر کامل نهج‌البلاغه" بخشی از کار آنها بود. از کتاب‌های مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله مطهری، علامه طباطبایی و پلانک و... نیز بهره‌ها بردند؛ هم کار تشکیلاتی می‌کردند و هم کار مکتبی و فرهنگی، به‌طوری که در سال

هوا ناچوانمردانه سرد است و شرایط بسیار سهمگین. هژمونی جنبش مترقی اسلامی در حال تعلیق و تردید. پدر طالقانی که به دنبال تبعید دوساله‌اش در زابل و کرمان و در اندوه شهادت جوانان برومند بنیانگذار محاسنش سفید شده، اینکه در زمستان ۱۳۵۴ با اندوه عمیق تری دست به گریبان است. وی در حیاط زندان اوین در حال قدم‌زدن و فکر کردن است. برادر محمدی، زندانی دل‌شکسته و به‌راه خطا نرفته با پدر طالقانی همقدم می‌شود، شاید که با او همدل نیز بشود. مدت زمانی در حالت تأمل و سکوت با هم قدم می‌زنند، پدر طالقانی با صدایی بلند و اندوهناک لب به سخن می‌گشاید:

"ای کاش حنیف زنده بود، ای کاش سعید زنده بود و ای کاش اصغر زنده بود. آنها اخترانی بودند که در دل تاریکی شب راهی را به روشنایی گشودند ولی کارشان به سپیده سحر نینجامید. هر چند در سپیده سحر چهار خرداد ۱۳۵۱ به سوی محبوب شتافتند." این بار بغض گلوش را می‌گیرد و باز تکرار می‌کند: "ای کاش حنیف زنده بود، ای کاش سعید زنده بود و ای کاش اصغر زنده بود و این راهی را که آغاز کردند به سر منزل مقصود می‌رساندند."

خبرهایی از بیرون زندان رسیده بود که بخش قابل توجهی از بچه‌های سازمان، راه بنیانگذاران را ادامه نداده و تغییر ایدئولوژی داده‌اند. این افراد پس از دستگیری مطالبی در بازجویی‌ها گفته بودند؛ گردانندگان سازمان امنیت، بخشی از این مطالب و بازجویی‌ها را به آقای طالقانی نشان دادند تا ایشان و دیگر آقایان را به رویارویی آشکار با آنها بکشانند. این‌گونه بود که پدر طالقانی دردمندانه آه می‌کشید و افسوس می‌خورد.

۲۵ سال است که این جملات پدر طالقانی در گوش من طنین می‌اندازد و مرا به فکر فرومی‌برد که آیا راهی وجود داشت تا نیاز این مرد خدا برآورده شود؟ آیا در آن فضا، راهبردی وجود داشت که سعید، حنیف و بدیع‌زادگان هم‌زمان با حفظ ارزش‌ها، سرانجام کارشان به اعدام نینجامد؟ آیا این افسوس پدر طالقانی، ریشه‌یابی او از ضربه‌ای بود که در سال ۱۳۵۴ به سازمان و به جنبش اسلامی خورد و یا این که صرفاً یک آرزو بود؟

تا آنجا که به مسائل راهبردی آشنا بوده و از پیشینه و روند آن واقعه آگاهی دارم، مجاهدین در خط‌مشی خود در سال ۱۳۴۴ برای مقابله با سرکوب‌های نظامی و رفع موانع آزادی به مبارزه مسلحانه رسیده بودند. این روش از مبارزه توسط آقایان آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، مهندس عزت‌الله سبحانی و هشت نفر دیگر از زندانیان

۱۳۴۷ مهندس بازرگان، با دیدن دستاوردها، به آنها گفته بود " شما شاگردانی بودید که حالا استاد شده‌اید."

باز آن جمله پر افسوس پدر طالقانی مرا رها نمی‌کرد و می‌اندیشیدم که آیا آه و افسوس طالقانی بازتاب عینی هم دارد؟ با چندین بار مرور بر خاطرات و برخوردها و شنیده‌ها و دیده‌ها در نهایت به این نتیجه رسیدیم که مشی ما بیش از حد متعارف و توان تاریخی جامعه، رادیکال بود، به طوری که:

۱- مشی مسلحانه را به عنوان یک پوشش دفاعی در برابر یورش‌های وحشیانه رژیم شاهنشاهی پذیرفته بودیم تا مردم در پرتو این تشکل و دیگر تشکل‌ها یک چتر دفاعی داشته باشند.

۲- در کنار مشی مسلحانه، رژیم سلطنتی موروثی را هم قبول نداشتیم.

۳- افزون بر اینها، مشی پارلمانتاریستی را هم نفی می‌کردیم.

۴- مرزی بین قانون اساسی انقلاب مشروطیت که اصول و ارزش‌های زیادی در آن و متمم آن موج می‌زد، با رژیم شاهنشاهی نمی‌گذاشتیم و هر دو را با هم نفی می‌کردیم.

با مطالعه کتاب "جنگل" مصطفی شجاعیان متوجه شدم که میرزا کوچک جنگلی مشی مسلحانه را برای احیای قانون اساسی در تهران و سرتاسر مملکت پذیرفته بود تا سردمداران مملکت به روش، منش و معیار قانونی بازگردند. مطالعه نهضت ملی با رهبری مصدق نیز مرا به این نتیجه رساند که قانون ملی شدن نفت (۲۹ اسفند ۱۳۲۹)، خلغ ید از شرکت غاصب انگلیس و ایران (۲۹ خرداد ۱۳۳۰) و قیام ملی سی تیر ۱۳۳۱، در واقع در پرتو احیای قانون اساسی انقلاب مشروطیت پیروز شد و حرکت مردم در چهاردهم و نوزدهم مرداد ۱۳۳۲ فضا را بر سلطنت وابسته و شاه نالایق و حکومت موروثی آنچنان تنگ کرد که شاه فرار را بر قرار ترجیح داد. بنابراین با احیای آن قانون این امکان وجود داشت که سلطنت موروثی نفی شود. تجربه قیام مردم در سال‌های ۵۶ و ۵۷ مرا به این نتیجه رساند که با روح‌یابی و احیای قانون اساسی می‌توانستیم نه تنها به نتایج انقلابی مطلوبمان برسیم، بلکه اجازه ندهیم مقوله‌ای به نام سلطنت طلب به یک هویت تاریخی تبدیل شود و دوام پیدا کند؛ انقلابیون مشروطه در قانون تصریح کرده بودند که "سلطنت موهبتی است الهی که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه واگذار می‌شود." ما می‌توانستیم این گونه روح‌یابی کنیم که "حتی سلطنت موروثی نیز وامدار رأی مردم است" و آرای مردم در این شرایط متوجه رهبری مرحوم امام است.

دو تجربه دیگر، تعمیقی در جمع‌بندی‌های من به وجود آورد:

الف- مجموعه حرکت‌هایی که در سال‌های ۵۵ تا ۵۷ در زندان قصر می‌شد، ما را به این جمع‌بندی رهنمون کرد که "شعار محدود - مقاومت نامحدود" و "شعار نامحدود - مقاومت محدود" یعنی اگر شعار محدود باشد، مقاومت نامحدود ما را به یک استراتژی پیروز می‌رساند، ولی اگر شعار و هدف نامحدود و طولانی باشد و مقاومت و پایداری نیز بخواهد نامحدود باشد، پیامدهای جبران‌ناپذیری را در پی خواهد داشت. نظیر عدم انسجام درونی، انسجام طرف مقابل و پرهیز نیروهای بینابینی از

همراهی با جنبش و حرکت.

ب- در مطالعه نهضت ملی به این نتیجه رسیدیم که مرحوم دکتر مصدق استراتژی پیروزی را در خلغ ید دنبال می‌کرد، از سویی هدف را محدود نگه می‌داشت (دعوی حقوقی دولت ایران با یک شرکت خارجی، پرداخت غرامت، استفاده از انگلیسی‌ها به عنوان مقاطعه کار، آن هم در پرتو قوانین داخلی و بین‌المللی)؛ و از سوی دیگر تا آنجا که توانست نیروهای مختلف جامعه را به سمت این هدف بسیج نمود که تفصیل آن در مقاله "نهال‌هایی که درختان سایه‌گستری شدند؛ از ملی شدن تا خلغ ید" (چشم‌انداز ایران شماره ۱۱، آبان و آذر ۱۳۸۰) آمده است.

تجربه استراتژی پیروز پیامبر(ص) در طراحی جنگ احد و همچنین تجربه استراتژی پیروز امام حسین(ع) (راه حسین، استراتژی پیروز، لطف‌الله میمنی، نشر صمدیه) مرا بر آن داشت که کاوش‌ها و ژرف‌اندیشی‌های بیشتری در ارزیابی راهبرد مجاهدین داشته باشم. بیان آنچه در تابستان ۱۳۵۴ و پیش از دستگیری وحید افراخته بر سر اینجانب در بازجویی‌های کمیته مشترک ضدخرابکاری آمد، ما را در فهم این معنا یاری می‌رساند. کمالی، بازجوی ساواک، هنگام بازجویی از من، از خط‌مشی و الگوی ما و همچنین از الگوی لیبی و معمر قذافی پرسید، گفتم: "آن، یک کودتای نظامی بوده و دوامی نخواهد داشت." از الگوی انقلاب الجزایر پرسید، گفتم: "آنها پس از پیروزی مجبور شدند از دشمنان اسلحه بخرند و وابسته بشوند." از الگوی شوروی و چین پرسید، گفتم: "آنها هم سازشکارند." گفتم: "پس الگوی شما چیست؟" گفتم: "شاید یک جنگ درازمدتی مثل ویتنام را بتوان پذیرفت که در پرتو یک مبارزه درازمدت آبدیده و اصلاح شویم و آنگاه جامعه بدون وابستگی، رو به اصلاح برود." گفتم: "اعلیحضرت رفاه داده‌اند." گفتم: "هیتر هم به مردم آلمان رفاه داد، آیا آن را قبول می‌کنید؟" در طول تاریخ کدام رژیم شکنجه‌گری توانست دوام پیدا کند؟" بلافاصله عملیات شکنجه، بی‌خوابی همراه با فشارهای روانی و ضرب و شتم و... به مدت یک هفته روی من اجرا شد. بازجوهای ساواک ملاحظه کردند که من نه تنها قانون اساسی را قبول ندارم، نه تنها رژیم شاهنشاهی را قبول ندارم، بلکه دست به اسلحه هم برده‌ام. این کار به لحاظ راهبردی - علمی شعار و هدفی نامحدود بود و نمی‌توانست در جناح‌های رژیم اختلافی بیندازد، بلکه آنها را در سرکوب جنبش یکدست‌تر و منسجم‌تر می‌کرد و ما می‌بایستی هزینه‌های انسانی هنگفتی می‌پرداختیم؛ بسیاری از ما را اعدام کردند، بسیاری را زیر شکنجه‌ها به شهادت رساندند و بسیاری را هم مجروح و معلول کردند که عوارض جسمی و روحی آنها هنوز هم پابرجاست.

اگر مبارزه دفاعی مسلحانه در کادر قانون اساسی انجام می‌دادیم، شاید به یک "استراتژی پیروز" نزدیک‌تر بود. در این راه هزینه‌های اجتماعی زیادی پرداخته شد و کادرهای بسیار ارزشمندی را از دست دادیم که می‌توانست چنین نشود. علی‌رغم شعار و هدف نامحدود و مقاومت نامحدود و به دلیل اصیل بودن خون شهدا و فساد بیش از حد تصور رژیم شاهنشاهی، بازجوهای ساواک در سال ۱۳۵۵ در برابر پایداری‌های نسل

اگر من درست استدلال کرده باشم، "آه و افسوس پدر طالقانی واقعی و عینی بود و نه فقط یک آرزوی دست نیافتنی".

در آستانه سی و دومین سالگرد شهدای بنیانگذار هستیم؛ محمد حنیف نژاد، سعید محسن، اصغر بدیع زادگان، عبدالرسول مشکین فام، محمود عسکری زاده، علی باکری، علی میهن دوست، ناصر صادق و محمد بازرگانی.

روحشان شاد و راهشان پر رهرو باد.

امیدوارم این نوشته گام کوچکی باشد در راستای فعال کردن بحث‌های راهبردی، استفاده حداکثری از ظرفیت‌های قانون اساسی، به حداقل رساندن هزینه‌های اجتماعی، آموزش و گفت‌وگو و پیگیری به جای روی آوردن به انفعال و اسلحه.*

* رجوع شود به مقالات "اصلاحات؛ بن بست‌ها و راهکارها" شماره‌های ۱۶ و ۱۷ و "نهضتی برای دفاع و آزادی"، شماره ۲۲ چشم‌انداز ایران.



جوان و فهمیده سر تعظیم فرود آوردند، در سطح زندان اعلام کردند که خطرناکترین کتاب‌ها را هم می‌توانند بخوانند، بدون این که جرمی بر آن مترتب باشد، فقط اسلحه نباشد. این عقب‌نشینی ناشی از بریدگی ساواک به عنوان یک ارگان "امنیتی - نظامی" دربار، امریکا، انگلیس و اسرائیل بود. این عقب‌نشینی ساواک نقطه عطفی بود که بیانگر نتیجه بخش بودن مبارزات و مبنایی برای آزادی‌هایی بود که در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ به وجود آمد. بحث حقوق بشر کارتر نیز به دنبال این نقطه عطف درونی در جامعه مطرح شد. شاید اگر موضع مرحوم بازرگان را در سال ۱۳۵۱ اتخاذ می‌کردیم و هم در جامعه و هم در بازجویی‌ها این نگرش را اعلام می‌کردیم، تا زمانی که رژیم سلطنتی به رویه‌های غیرقانونی خود ادامه می‌داد، مبارزه مسلحانه برای احیای قانون اساسی و رفع موانعی چون ارگان‌های سرکوبگر ادامه داشت، بنابراین با هزینه‌های اجتماعی کمتری می‌توانستیم دستاوردهای بیشتری داشته باشیم و شاید بنیانگذاران هم در خط‌مشی بقای رزمنده می‌ماندند و به رزم خود ادامه می‌دادند و به ارتقای مکتب و حق مشی می‌پرداختند و دستاورد مبارزات خود را نیز خوشه چینی می‌کردند.

کتابسرای ناصر

● عرضه کتاب‌های قدیمی و کمیاب

● خرید کتابخانه‌های شخصی

● تهیه کتاب‌های درخواستی و تحویل در محل

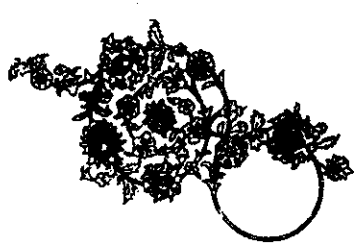
نشانی: میدان انقلاب، ابتدای کارگر جنوبی،

ابتدای خیابان وحید نظری، شماره ۳۴،

کتابفروشی ناصر

تلفن: ۶۴۹۶۲۵۹ -

۰۹۱۲ ۱۷۶۵۲۰۰



زمزمه عشق

نوشه‌گیری از چند فراز دعای کمیل

به کوشش لطف‌الله میثمی